نام ونام خانوادگی معلم:محمدرضا حبیبی

رشته تحصیلی:علوم تربیتی

مقطع تحصیلی:ابتدایی

سابقه خدمت:6سال

شماره تماس:09157572761

شهرستان زیرکوه-چشمه بید

دوچرخه جادوگر

معلم در اولین سال خدمت به مدرسه ای مرزی می رود.جایی که شرایط اب و هوایی بسیار بدی دارد.مدرسه در مکانی قرار دارد که بخاطر بادهای شدید پر از ماسه می باشد و دانش آموزان از این همه محرومیت رنج می برند.

اصل روایت:

سال اول خدمتم بود.در روز تقسیمات با توجه به امتیاز مکتسبه روستای چشمه بید ازتوابع شهر حاجی اباد شهرستان زیرکوه محل خدمت سال اولم شد.روز اول مهر که وارد مدرسه شدم درب ورودی مدرسه از شدت ماسه بادی های برخان شده ناپیدا بود....روستای مورد نظر هر روز با باد های 120 روزه سیستان دست پنجه نرم می کرد.وارد حیاط مدرسه شدم به دانش آموزانی مواجه شدم که همگی از شدت آفتاب صورت هایشان آفتاب سوخته شده بود...شاید دلم به حالشان سوخت...پس از ورود به مدرسه مدیر مدرسه کلاس های دوم و پنجم را به من واگذار نمود و قرار بر این شد در این سال تحصیلی من معلم این پایه ها باشم...قبل از ورود به کلاس درس با صحنه ای مواجه شدم که پایه گذار این داستان به شدت با پابان خوب شد.

مدیر مدرسه دو تا گوش پسرکی گریان را داشت و در حالی که فریاد میزد کودک گریان در خواست دوچرخه اش را داشت...مدیر مدرسه با همان گوش ها او را ازمین بلند کرد و روری میز پینگ پنگ گذاشت کودک از شدت درد به خودش می نالید...مدیر:چرا تو همش با دوچرخه میای مدرسه؟ مگه بهت نگفته دیگه دو چرختو نیاری مدرسه؟درسم که نمیخونی پارسالم اوضات داغون بود کو بگو ببینم یک بعلاوه یک چند میشه؟دانش اموز در جواب فقط سوال را تکرار میکرد...مدیر گفت این خنگ بیشعور همیشه تنبل بوده کودنه...کودک را روی زمین گذاشت و گقت برو کلاست....

من وارد کلاسم شدم...همان دانش آموز ....همان چشم ها....همان نگاه نگران....

اورا صدا زدم اسمش را پرسیدم ...همه دانش آموزان شروع کردن به خندبدن...نگاهی غیظ آلود به دانش آموزان کردم و گفتم چرا می خندید؟یکی از دانش آموزان گفت...آقا اون خنگه تمام اسمشم بلد نیس اسمش محمد صا...گفتم ساکت خودش بلده فقط الان دوچرخش نیست برای همون نمیخاد بگه....

لبخند ریزی بر لبانشش نشست و ارام گفت محمد صالح ...

به محمد صالح گفتم از فردا دو چرخه ات را به مدرسه بیاورم تا یک مسابقه بدهیم با هم....انگار دنیا را بهش داده بودند...

فردا شد دیدم محمد صالح با دوچرخه اش وارد مدرسه شدم...گفتم دو چرخه ات را ببر کنار نیمکتت...ترسیده بود...اعتنادش را با لبخندی بلند جلب کردم و او مبا فراغ خاطر دو جرخه اش را به کلاس برد....

آن روز آزمون ارزشیابی اغازین را قرار شد از دانش آموزان بگیرم....امتحان شروع شد دانش آموزان یکی یکی برگه هایشان را آوردند بجز محمد صالح

رفتم کنارش بازهم دانش آموزان خندیدن که آقا اون بلد نیست جواب بده...

محمد صالح تو بلد نیستی؟من که شنیدم تو خیلی خوب بلدی بخونی...حتما بلدی بنویسی هم

اما فایده ای نداشت محمد صالح فقط حرفای من را تکرار می کرد...

گفتم من سوال هارا می خوانم و تو به من جواب بده....

سوال هارا می خواندم و او جواب میداد و می نوشت....هرچند نادرست....زنگ تفریح شد به محمد صالح گفتم تو با دوچرخه ات برو بازی کن ما با بقیه بچه ها می آییم...

وقتی رفت به همه ی دانش آموزان گفتم از امروز کسی حق ندارد به محمد صالح بگوید خنگ و تنبل و....هیپج کس حق خندیدن ندارد...او بسیار باهوش است اما خجالت می کشد....به او باید کمک کنیم و لازمه این کار این است که شما اورا به عنوان یک دانش آموز خوب بپذیرید....

همگی قبول کردند و اجرای برنامه من شروع شد....

در کلاس محمد صالح به محض حرف زدن حتی نادرست از سوی بچها تشویق می شد...چنان ذوقی در چشمانش بود که اصلا قابل بیان نیست.

در طول اقدام پژوهی رروی محمد صالح متوجه این شدم که هوش بسیار بالایی دارد و فقط در نوشتن مشکل دارد حتی خواندنش هم خوب بود...جواب هر سوالی را میداد اما فقط شفاهی...

تصیم گرفتم برای آموزشش از نقاط ضعف خودش استفاده کنم....به او گفتم اگر قرار است دو چرخه ات را بیاری باید جوایب سوال هارا بنویسی...شروع کار بود...هر روز با اوردن دوچرخه موظف بود پنج جمله در مورد دو چرخه اش روی تخته برای بچها بنویسد...روز اول بازهم خجالت می کشید اما با تحریک بردن دو چرخه اششروع کرد به نوشتن....چه نوشتنی...مشخص بود این دانش آموز را با تحریکات بی جا و برچسب خنگ بودن نابود کرده بودن...من که کنوجه این موضوع شدم کارم بسیار آسان شد چون او عملا همچی را بلد بود فقط نیاز بود انگیزه ای داشته باشد....

او هر روز ببا دوچرخه اش می آمد از تعمیر کردن و پنچر شدن دو چرخه اش داستان می گفت و برایمان می نوشت...

پیشرفت عجیبی داشت..

این دانش آموز شد محمد صالح غضنفری شاگرد اول کلاس....

همه انگشت به دهان فقط راه تولد دوباره اش را می خواستند...

او همان شورای مدرسه شد که حتی کسی فکرش را نمی کرد....

بعضی وقت ها یک دو چرخه می تواند جادو کند....

نکات مثبت و منفی:

توجه زیاد به یک دانش اموز و دادن امتیازهایی از جمله اوردن دوچرخه داخل کلاس شاید حسادت دیگردانش اموزان رابرانگیزاند وشاید تشویق شوند که خودشان را شبیه او کنند تا از امتیازاتش بهره مند شوند.

حرکت معلم سزاوار تشویق می باشد دانش آموزی که مدیر از اوقطع امید کرده را به فضای آرام کلاس برمی گرداند با او انس می گیرد و با دادن مشوق های بجا از او شاگردی بی نظیر می سازد.

باز آفرینی:

معلم دا نش آموزی دارد که باتوجه به محروم بودن منطقه مدیر اورا درک نمی کند و برچسب خنگ بودن به او می زند و با روش های متداول قدیمی با او رفتار می کند.معلم اورا شناسایی میکند،به تفاوت های فردی توجه می کند.علایقش را شناسایی می کندو به او بها می دهد.همچنین با دیگر دانش آموزان هماهنگ می کند که دیگر کسی حق ندارد مطابق قبل با او رفتار کند.باید به او احترام بگذارند و همیشه از توان او تعریف و تمجید کنند تا باور دانش آموز مدنظر شود که او خنگ نیست بلکه می تواند از همه بهتر شود.زمان می گذرد و معلم با او دوست می شود و می گذارد دوچرخه اش را به کلاس بیاورد و از خاطرات دوچرخه اش تعریف کند.کم کم ترس قالب بر دانش اموز می ریزد و معلمش را با تمام توان می پذیرد و به او اعتماد میکند.وسعی میکند پاسخ اعتماد معلمش را بدهد.دانش اموز که در نوشتن ضعیف بود هرروز موظف بود چند جمله درباره دوچرخه اش روی تخته بنویسد.به مرور دانش آموز به این درک رسید با کمک معلم که از بقیه چیزی کم ندارد .ترسش از کلاس و خجالتش از بقیه ریخت و تبدیل شد به دانش آموزی که هم درسش خوب شد وهم اعتماد بنفسش بالا رفت ک کاندید شورا شد و رای اورد...